

از همان روزهایی که تهران صفوی مسیر حرکت از روستا به شهر را طی می‌کرد و ناصرالدین شاه برای خیابان‌کشی به پر کردن خندق شرقی ارگ شاهی اقدام کرد و رضاشاه محله سنگلج را تخریب و قانون تعریض خیابان‌ها را تصویب کرد و پسرش الگوهای انسان زدوده تجددگرایان را به‌عنوان طرح جامع تهران ملاک عمل قرار داد تا به امروز که متولیان شهر بی‌توجه به افزایش نابرابری شهر را ساماندهی می‌کنند، یک اصل همچنان تغییرناپذیر باقی مانده است: شهر می‌باید توسط حاکمان مدیریت شود؛ چندجانبه و یکپارچه. اما پرسشی که همواره حول و حوش سازوکارهای مدیریت شهری شکل می‌گیرد این است که نظام مدیریت شهری و حاکمان شهر دقیقاً قصد مدیریت چه چیزی را دارند و این مدیریت قرار است تأمین‌کننده کدام اهداف، خواست و برنامه‌ها باشد؟

آنچه مسلم است اینکه حاکمان شهر در هر دوره تاریخی فراتر از نظم‌بخشی‌های کالبدی که داعیه آن را دارند، از شهر و حکمرانی بر آن در جهت تثبیت و طبیعی سازی وضع موجود و ایدئولوژی‌های وابسته به آن بهره می‌برند؛ خواه این ایدئولوژی، از جنس تجددخواهی صرف یا آمیخته با ناسیونالیسم رمانتیک باشد یا ایدئولوژی اسلام شیعی. هر چه باشد شهر در نظر حاکمان و برنامه ریزان همواره جایی بوده است که آن‌ها به‌واسطه شهر می‌توانسته‌اند به‌نوعی بازتولید اجتماعی بیندیشند که تضمین‌کننده منافع و اقتدارشان و گسترش‌دهنده میدان اثرگذاری ایدئولوژی‌های مسلط باشد.

با این حال شواهد نشان می‌دهد تهران همواره از پذیرش نظام یکپارچه کنترل تن زده یا به عبارتی چهره یک شهر مدیریت گریز را از خود نشان داده است. یکی از مهم‌ترین دلایل مدیریت گریزی تهران، به خصوص در دوران پس از انقلاب 57، وجود تضاد منافع بین نیروهای رسمی و حاکم بوده است. شهری شدن افسارگسیخته، برنامه ریزی‌های صرفاً کالبدی، کوتاه شدن دست مردم در اداره شهر و کالایی سازی فضا به بهانه خودگردانی شهرداری‌ها و سیاست‌های توسعه به تدریج شهر را به لقمه‌ای چرب و نرم برای سوداگری و بورس‌بازی اصحاب رانت و قدرت تبدیل کرد. این گروه‌ها بسته به دامنه نفوذ خود در هرم قدرت و برخورداری از رانت اطلاعاتی نه تنها به راحتی قوانینی که برای مردم عادی لازم‌الاجرا است را نادیده می‌گیرند، بلکه در رقابت با یکدیگر و با همدست سازی برخی متخصصان شهری در پی کسب مشروعیت و ارتقا سرمایه اجتماعی خود هستند. از طرف دیگر طی چند دهه اخیر برخی نیروهای نظامی و انتظامی هم به شهر به‌عنوان عرصه‌ای نظر داشته‌اند که افزون بر راهبردهای اقتصادی ناشی از ساخت‌وسازهای بزرگ‌مقیاس و تجاری‌سازی‌ها، می‌تواند به‌عنوان تابلو پروپاگاندهای بنیادگرایانه آن‌ها هم عمل کند. در واقع این نیروها چه در عرصه کالایی سازی فضا و چه در زمینه بهره برداری‌های ایدئولوژیک و تبلیغاتی از فضای شهر، دست بالای خود را در برابر قوانین مصوب شهرسازی و تبلیغات شهری مروج مصرف و سبک زندگی دولت و شهرداری عیان کرده‌اند.

در سال‌های اخیر با تکثیر نیروهای رسمی و صاحب قدرت در عرصه شهر، ابزار تأثیرگذاری ایدئولوژیک بر جامعه هم دچار تغییر و تحولات بنیادی شده است. اگر در دهه آغازین انقلاب مقولات فرهنگی-هنری همچون زوائدی بر فضای انقلابی و گفتمان ایدئولوژیک مسلط ارزیابی می‌شدند، امروزه متولیان شهر اصلی‌ترین بهره‌برداران مادی و ایدئولوژیک از عرصه فرهنگ و هنر هستند. این متولیان در کنار تلاش برای تقلیل هنر و هنرمند به ابزار جلب توریست و بهره‌برداری از هنر در جهت از معنا تهی کردن کنش‌های سیاسی روزمره مردم یا ترویج عادت واره‌های برخی طبقات اجتماعی، درگیر ساخت و پیاده‌سازی نوعی «تخیل» فراگیر از شهر به کمک رسانه‌های مختلف و ابزار هنری هستند؛ «تخیل»ی که بتواند هزینه کوتاهی دست مردم در اداره شهر را برای مدیریت شهری کم و کمتر سازد.

این «تخیل» در سطح اول، شهر را به موضوعی علمی و دور از دسترس مردم تبدیل می‌کند و آن را همچون ابژه‌ای خنثی در دستان برنامه‌ریزان، شهرسازان و معماران قرار می‌دهد؛ ابژه‌ای که این متخصصان وظیفه دارند آن را با دانش برتر خود بسازند و برای تمام امورش برنامه‌ریزی کنند. به این اعتبار یکی از کارکردهای اصلی شکل دهی به چنین «تخیل»ی سیاست‌زدایی از فضا و تبدیل آن به نوعی فتیش است. این «تخیل» در سطح دوم، شهر را به موضوعی اخلاقی-امنیتی تبدیل می‌کند که برای حفظ اخلاق عمومی، حریم خانواده‌ها و هویت ایرانی-اسلامی خود نیازمند برنامه‌ریزی نهادهای مرتبط است.

روشن است طبیعی سازی این تخیلات از شهر باعث می‌شود برنامه‌ریزان و حاکمان بتوانند ضمن گرفتن ارزش‌افزوده از فضا در قالب پرکتیس‌های فضایی، بدن‌هایی رام و سودمند بسازند و کنترل فضا را تا حد زیادی از آن خود کنند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد پرکتیس‌های فضایی در ایران نیز در دو سطح کلی قابل‌ردیابی‌اند. سطح اول مرتبط به عملکردهای کالبدی-حرکتی است؛ نظیر: عبور و مرور وسایل نقلیه، عابران پیاده، محیط‌های کار، استراحت، فراغت، عبادت که سازمان‌ها و کمیسیون‌های خاص خود را در شهرداری‌ها و شوراهای شهری دارد. سطح دوم مرتبط با عملکردهای فرهنگی-اجتماعی در قالب کلیاتی چون زیباسازی، فرهنگ‌سازی و هویت‌سازی است که در بده‌بستان با سطح اول قرار دارد. در این سطح با نیروهای بروکراتیزه شده ظاهراً فرهنگی روبرو هستیم که عاملیتشان در شهر، هم توسط نیروهای کالبدی-حرکتی و هم به‌واسطه چارچوب‌های ایدئولوژیک مسلط تعیین می‌شود. این بروکراتیزه شدن را به‌خوبی می‌توان در تعریف سازمان‌هایی وابسته به شهر چون زیبایی‌سازی، سازمان فرهنگی-هنری شهرداری و همین‌طور میراث فرهنگی و گردشگری یافت. در کنار این سازمان‌ها بازوهای امنیتی-انتظامی شهری چون ستاد امر به معروف و نهی از منکر و گشت‌های امنیت اخلاقی حضور دارند که دایره قیمومیت پدرسالارانه ساکنان شهرها را بر اساس بازتولید ایدئولوژیک اخلاق در فضای عمومی تکمیل می‌کنند.

با توضیحاتی که تا اینجا ذکر آن رفت ممکن است این سوء تفاهم برای خواننده پیش آمده باشد که مردم نقشی در حکمرانی بر شهر ندارند و صرفاً مجری الگوهای تجویزی و پذیرنده تخیلات برساخته حاکمانند؛ اما واقعیت چیزی خلاف این برداشت را نشان می‌دهد. اگر تهران مدیریت ناپذیر است بخش اعظم مدیریت ناپذیری آن ناشی از مقاومت ساکنان است و اگر تضاد منافی بین متولیان شهر وجود دارد، این گروه‌های مردمی هستند که در غالب موارد بیشترین بهره را از آن می‌برند.

به تصور من علیرغم آنکه تا چند دهه اخیر قدرت مردم در کشورهایی نظیر ایران و در عرصه حکمرانی بر شهر همواره نادیده گرفته می‌شد اما بدون تردید مردم و شبکه مناسبات اجتماعی آن‌ها و شیوه‌های اعمال قدرتشان بر عرصه زیست جمعی پدیده‌ای به شدت تأثیرگذار در تکوین تاریخی شهر بوده است. به این معنا روندهای جاری در زیست شهری ما کاملاً متأثر از مقاومت‌های خلاقانه مردم در برابر سازوکارهای مدیریت پدرسالارانه و فرهنگ‌سازی ایدئولوژیک است. به همین دلیل هم تحلیل حکمرانی شهری بدون توجه به نقش مقاومت‌های مردمی و باز صورت‌بندی خلاقیت ورزی‌های غیررسمی و توجه به ساخت‌های شبکه‌ای میانی و پایینی جامعه ناممکن به نظر می‌رسد.

کتاب «بازخوانی شهر: حکمرانی شهری» جلد اول از مجموعه‌ای چهارجلدی متشکل از یازده مقاله از برخی پژوهشگران صاحب نام و متفکران ایرانی عرصه شهر است که ضمن اولویت بخشی به تجربه زیسته ما در مقام یک ایرانی، به بررسی انضمامی نیروهای حاکم بر شهر می‌پردازند. اهمیت این موضوع از آن جهت است که همواره کمبود منابع تالیفی متکی به پژوهش‌های میدانی یکی از پاشنه‌های آشیل مطالعات شهری در ایران بوده است که امیدوارم با این کتاب و سه کتاب دیگر در دست انتشار، این کمبود تا حدی برطرف شود. علاوه بر انضمامی بودن مقالات، ویژگی دیگر کتاب پیش رو به گردآوری و تنظیم مقالات باز می‌گردد که ضمن توجه به گستردگی نیروهای حاکم بر شهر، با یکدیگر همپوشانی محتوایی داشته و تأثیرات متقابل نیروها بر یکدیگر را آشکار می‌سازند. همچنین کوشش شده است که مقالات با نگاهی امروزی چشم‌اندازی از وضعیت ارائه دهند؛ به همین دلیل هم برخی مقالات که پیش‌تر منتشر شده بودند مجدد توسط نویسنده‌ها بازنویسی و بروز رسانی شده‌اند.

اولین مقاله کتاب «تجدد شهری و تنظیمات آن» نام دارد که توسط حسام سلامت نوشته شده است. سلامت در این مقاله خواستگاه حکومت مندی شهر تهران را از خلال حکومت مندی دولت یا به بیانی شکل‌گیری دولت مدرن در ایران بررسی کرده و کوشیده است مفهوم حکومت مندی تهران را در مقیاسی وسیع‌تر از آنچه به نظر می‌رسد مورد تحلیل قرار دهد. نویسنده جهت پاسخ به این پرسش کلیدی که دولت حکمران در ایران چگونه شکل گرفت و شکل‌گیری آن چگونه نوع نگاه به شهر و مدیریت شهری را دگرگون کرد، بحث خود را از تاریخ پایتخت شدن تهران آغاز می‌کند و قدم‌به‌قدم پیش می‌برد تا کدهای ارتباطی بین تشکیل دولت حکمران و سیستم مدیریت تازه شهری را تشریح کند.

مقاله دوم کتاب در دست مطالعه توسط دکتر مینا سعیدی شهروز نوشته شده است و عنوان آن « تحولات مسکن در محله سیروس تهران: اقدامات درون‌زا در مقابل طرح‌های آمرانه» است. نویسنده در این مقاله پژوهشی ضمن بررسی تاریخی تحولات مسکن و ریخت‌شناسی خانه‌های محله سیروس، با نگاهی انتقادی به نیروهای درگیر سیاست‌های نوسازی می‌پردازد و سازوکارهایی که طی آن یک محله به‌عنوان «بافت فرسوده» برچسب می‌خورد را به چالش می‌کشد. خانم سعیدی در این مقاله از نقش دوگانه و چه‌بسا مزورانه برخی نیروهای مؤثر، از جمله مهندس مشاور طرح که در عمل کار تسهیل‌گری را برای دولت و سازمان‌های ذی‌نفع برعهده دارد پرده برمی‌دارد. نویسنده همچنین در تحلیل خود به تشریح اقدامات درون‌زای ساکنین می‌پردازد که تاکنون به اشکال مختلف در برابر دخل و تصرف نیروهای بیرونی مقاومت کرده‌اند و مانع از موفقیت کامل طرح‌های آمرانه شده‌اند.

مقاله بعدی کتاب «مسئله زیرگذرها و پلازاهای شهری در تهران: مروری بر حاکمیت تردد در شهر» است که توسط امیر طهرانی نوشته شده است. نویسنده در این مقاله مسئله زیرگذرها و پلازاهای شهری تهران را با تمرکز بر دلایل تولید خیابان تشریح می‌کند؛ دلایلی که دو سویه متفاوت اما مرتبط دارد؛ تسهیل رفت‌وآمد و مقتصدانه کردن حرکت در شهر در کنار سویه سیاسی تولید خیابان که همان نظم‌بخشی و منضبط کردن جمعیت شهری است. نویسنده در مقاله با تحلیل این سویه سیاسی که بخش پنهان برنامه‌ریزی‌های شهری را شامل می‌شود به چرایی تغییر عملکرد برخی مکان‌های شهری نظیر زیرگذر چهارراه ولیعصر پس از اعتراضات سال 88 پرداخته است.

عنوان چهارمین مقاله کتاب «از فرهنگسرا تا مگامال؛ تأثیر فضاهای عمومی جدید در زندگی روزمره مردم تهران» نوشته دکتر مسرت امیرابراهیمی است. نویسنده در این مقاله به دلایل شکل‌گیری و تأثیر برخی از فضاهای عمومی، بالأخص فضاهای جدید فرهنگی و تجاری بر مردم و علل استقبال مردم از آن‌ها پرداخته است. خانم امیرابراهیمی با مرور فضاهای عمومی «باز» از پیش از انقلاب تا فضاهای عمومی دورگه امروزی، به بررسی رابطه بین این فضاها و بازیگران اجتماعی و تأثیر این فضاهای تازه بر هویت‌سازی جوانان و تغییر بافت اجتماعی پرداخته است. تمرکز اصلی مقاله «از فرهنگسرا تا مگامال» بر دوره‌های تصدی‌گری غلامحسین کرباسچی و محمدباقر قالیباف بر شهرداری تهران و برقراری نوعی قیاس بین آن‌ها در ساخت و تصدی‌گری فضاهای تجاری-فرهنگی استوار است.

عنوان مقاله پنجم «نزاع بر سر شهر اخلاقی» است که توسط دکتر اعظم خاتم نوشته شده و به بررسی سیاست‌ورزی‌های رسمی حاکمیت در عرصه اخلاق عمومی با تمرکز بر مقوله پوشش می‌پردازد. نویسنده در این مقاله ضمن مرور روندهای معاصر مهندسی اخلاق عمومی، به تحلیل عوامل اجتماعی مؤثر بر طراحی و اجرای سیاست مبارزه با منکرات پرداخته و استدلال می‌کند که این سیاست تداوم پارادایمی است که به لباس و پوشش، عاملیتی تعیین‌کننده در مهندسی فرهنگ و اخلاق عمومی می‌دهد. درعین حال مقاله با

توجه به عاملیت جوانان در خلق مبانی عرفی تازه برای قواعد فرهنگ عمومی به نقش جوانان در تحول سیاست‌های فرهنگی دوران پسا‌سازندگی پرداخته است. مقاله اعظم خاتم مملو از ارجاع و اشاره به اسناد و مدارکی است که نشان می‌دهد سیاست‌های منکراتی برای کنترل فضای عمومی چگونه در چند دهه اخیر طراحی و پیاده‌سازی شده‌اند و مقاومت‌ها چگونه و در چه سطوحی عمل کرده‌اند.

در مقاله «مداخله در فضا؛ کنش‌هایی از جنس دیگر» دکتر محمد بحیرائی با نقد تخصص محوری در عرصه شهر که به کوتاه شدن دست مردم از اداره آن منجر شده است، به مطالعه موردی دو محله از تهران می‌پردازد که مشارکت مردمی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری و اداره آن محلات دارد. نویسنده با تحلیل و توصیف مصادیقی از مشارکت مردمی و سیاست‌گذاری‌های از پایین در محلات اراج و مرادآباد نشان می‌دهد که چگونه مردم در همبستگی با یکدیگر توانسته‌اند نظم سلسله مراتبی را دور بزنند و از تضاد منافع بین حاکمان به نفع خود بهره‌برداری کنند. بحیرائی بر آن است که این دو محله علیرغم تفاوت‌های ساختاری و اجتماعی با یکدیگر و با وجود تمایز در شیوه‌های مشارکت مردمی می‌توانند به‌عنوان آلترناتیو‌هایی برای وضع موجود مورد توجه و مطالعه قرار گیرند.

عنوان مقاله هفتم «سیاست فرهنگی فضای عمومی در نمایشگاه کتاب تهران» نوشته دکتر کاوه احسانی است. این مقاله در کنار مقاله‌های امیر طهرانی و اعظم خاتم جنبه‌های دیگری از سیاست کنترل فضا و مهندسی اخلاق عمومی را آشکار می‌سازد. در این مقاله تمرکز نویسنده بر نمایشگاه سالانه کتاب تهران از منظر اشکالی از سیاست کنترلی است که از خلال آن برخی تناقض روابط قدرت در زندگی روزمره شهری در ایران آشکار می‌شود. کاوه احسانی با دقت شدن در نمایشگاه کتاب و بررسی سیر تحولات آن در چند دهه اخیر پرده از اهداف ایدئولوژیک پس‌برنامه‌ریزی و طراحی شهری برداشته و بر مبنای مستندات، تلاش دولت‌ها برای تصاحب فضای عمومی و استفاده از آن در جهت تحمیل تفاسیر ایدئولوژیک از چیستی رفتار مناسب در فضای عمومی را عیان می‌سازد.

«در ضرورت معماری سیاست ورز» نوشته مجید ابراهیم پور عنوان مقاله بعدی کتاب است. نویسنده در این مقاله تلاش کرده با گذر از تلقی‌های رایج از مفاهیم معمار و معماری و نقد گفتمان حاکم بر این عرصه، رشته‌های پیوند بین معماری و امر سیاسی و ضرورت حرکت به سوی نوعی معماری سیاست ورز و رهایی‌بخش را تشریح کند. ابراهیم پور برای حصول این امر صورت‌بندی دقیقی از اصطلاحات «امر سیاسی»، «توسعه» و «معماری» ارائه داده و ضمن تشریح رابطه فی‌مابین معمار، فضا و سیاست ورزی، جریان‌ات رسمی معماری درون نظم موجود را از منظر چارچوب تشریح شده مورد بازخوانی قرار می‌دهد.

«از هنر تلبی تا شبه برابری؛ عمومیت هنر و انکارها» نوشته بهزاد خسروی به رابطه هنر، فضای عمومی، عمومیت و عمومیت ورزی از دریچه شکل‌های مختلف ارتباط اجتماعی و رابطه قدرت و مردم می‌پردازد. نویسنده برای تشریح دیدگاه‌های گوناگونی که تلاش دارند ماهیت این رابطه را آشکار کنند از نظریه فضای

عمومی هابرماس آغاز می‌کند و از خلال نظریات سیاسی متأخر تبیینی از شرایط سیاسی-اجتماعی امروز ایران ارائه می‌دهد. از اینجا به بعد تلاش نویسنده معطوف به بررسی انتقادی تاریخ معاصر هنر عمومی و شهری و طرح پرسش‌هایی در برابر عمومیت ورزی هنر معاصر و کارکردهای سیاسی-اجتماعی آن با توجه به نظریات سیاسی بیان شده است.

دهمین مقاله کتاب، مقاله «هنر غیررسمی و غیررسمی سازی هنر؛ اندیشه‌هایی در باب سیاست ورزی‌های خلاقانه در فضای عمومی» نوشته پوریا جهاننشد است. نویسنده در بخش اول مقاله به دلایل ناکامی هنر معاصر در تحقق وعده‌های سیاسی-اجتماعی اش می‌پردازد و در بخش دوم تلاشش معطوف به ارائه مبانی است که به‌زعم او می‌تواند تا حدودی راهکار خروج از بن‌بست فعلی را نشان دهد. این بخش از مقاله به‌شدت وامدار برخی نظریه‌های «زیست غیررسمی» و «مطالعات شهری انتقادی» است و از این‌رو جهاننشد از راهکار موردنظرش تحت عنوان «غیررسمی سازی هنر» و از هنری که از دل آن برمی‌آید به‌عنوان «هنر غیررسمی» یا «هنر مردمان عادی» یاد می‌کند. به اعتقاد نویسنده «هنر غیررسمی» گونه‌ای سیاست ورزی خلاقانه است که برخلاف روندهای جاری هنری‌های شهری و علیرغم فرازوفرودها، ضامن تداوم اثرگذاری نیروهای غیر بوروکراتیک مردمی در عرصه حکمرانی بر شهر است.

نوشته پوریا جهاننشد را می‌توان در کنار مقاله بهزاد خسروی در حکم تلاش‌های تازه‌ای دانست که ساختارهای کنترلی و رمزگذاری شده فضاهای عمومی که هنر در آن نقشی مؤثر ایفا می‌کند را هدف گرفته‌اند. تأکید بر هنر به‌عنوان نیروی مؤثر سیاست‌زدایی و رمزگذاری فضا که این دو مقاله به آن پرداخته‌اند در کنار برجسته‌سازی خلاقیت ورزی‌های مردم عادی که مقاله محمد بحیرائی هم متمرکز بر آن است به‌نوعی این سه مقاله را در ربط و پیوند با یکدیگر قرار می‌دهد.

عنوان آخرین مقاله منتشرشده در کتاب «فقدان شهر در سینمای معاصر ایران» نوشته حسین میربابا است. مقاله حاضر کوشش می‌کند از خلال بررسی جایگاه شهر در فیلم‌های شاخص دو دهه اخیر سینمای ایران و سازوکارهای سیاسی در پس تولید و عرضه آن‌ها، تأثیر این فیلم‌ها را در شکل‌دهی به نوعی خاصی از تخیل در مورد شهر مورد ارزیابی قرار دهد. به‌زعم نویسنده یکی از وجوه بارز سینمای ایران در این دوران حذف تدریجی شهر به‌عنوان حوزه عمومی و بردن روایت داخل حوزه‌های تنگ خصوصی در قالب فیلم‌های آپارتمانی بوده است؛ امری که به‌تصور نویسنده ادامه‌ی پروژه سیاست‌زدایی از حوزه‌ی عمومی است. مقاله حاضر در کنار نشان دادن کلیت این فضا، عوامل دخیل در فقدان شهر در روایت‌های سینمایی این دوران را مورد واکاوی قرار می‌دهد. به‌زعم میربابا راهکار برون‌رفت از این وضعیت هنر سیاسی رجوع به سیاست هنر در قبال احیای شهر و حوزه عمومی در روایت‌های سینمایی است. نویسنده در بخش آخر مقاله با توجه به آنچه پیش‌تر تشریح کرده بود به تحلیل سوژه و تخیلی می‌پردازد که این فیلم‌ها قصد ساخت و احیا آن را

دارند؛ سوژه‌ای که کنش‌های فضایی‌اش را مبتنی بر ساخت ذهنی که این فیلم‌ها برایش تدارک دیده‌اند بنا می‌کند.

در پایان لازم می‌دانم از جناب آقای حامد کنی و نشر روزبهان، خانم فرشیده اسدی و دوست عزیزم حسین میربابا بابت همکاری‌ها و هماهنگی‌های مرتبط با نشر تشکر کنم. علاوه بر آن وظیفه خود می‌دانم از تک تک نویسندگان که از صاحب نظران و متفکران حوزه شهر هستند و وقت ارزشمند خود را به نگارش مقاله و تبادل نظر و راهنمایی بنده اختصاص دادند کمال تشکر را داشته باشم. بیش از هر کس لازم است مراتب سپاس و تشکر خود را نثار دکتر اعظم خاتم کنم؛ نمونه درخشانی از یک اندیشمند که دغدغه فرهنگ و جامعه را دارد و از هیچ کمکی به بنده برای شکل‌گیری کتاب حاضر دریغ نکرد. بدون تردید بدون کمک‌ها و راهنمایی‌های ایشان هیچگاه این کتاب به سرانجام فعلی نمی‌رسید. همچنین در برابر همسر عزیزم نیلوفر که بدون حمایت‌های همیشگی و کمک‌هایش اساساً امکان طی مسیرهای چنین دشوار مهیا نمی‌شد جز تشکر و تقدیم کتاب کاری از من بر نمی‌آید؛ هر چند که تشکر برابر محبت‌هایش واژه‌ای سخت‌الکن است. از انرژی نگاه‌های پسر کوچکم دارا هم در نگارش و جمع‌آوری این کتاب هر چه بگویم کم گفته‌ام. دیگر دوستانی که همکاری‌ها و کمک‌هایشان را از من دریغ نکردند و لازم است از آنها نیز تشکر ویژه داشته باشم از این قرارند: دکتر بهرنگ صدیقی، امیر طهرانی، مراد ثقفی، پیمان یگانه، رضا حائری، صنم علامه، برنا احمدی، علی غرقی، سهند منشی و کلیه دوستان و همکارانم در گروه رخداد تازه مستند و دفتر معماری استودیو دوازده.

پوریا جهانشاد

دهم آذرماه 1398